

در گفت‌وگوی «ایران»

با دکتر سجاد آیدنلو بررسی شد

نسبت

شاهنامه فردوسی

و عناصر هویت ملی



رشا کدخدازاده خبرنگار

سجاد آیدنلو جوان‌ترین شاهنامه‌پژوه کشور چهره‌ای شناخته‌شده در مجامع علمی ایران و خارج از کشور است. او در این گفت‌وگو با برشمردن عناصر هویت ملی، نسبت هریک را با شاهنامه فردوسی می‌سنجد و در نهایت به جایگاه آذربایجان در شاهنامه و جایگاه شاهنامه در آذربایجان می‌پردازد. این نویسنده پرکار ارومیه‌ای علاوه بر نگارش مقالات پرشمار علمی و ادبی ۱۸ سال از عمر خود را صرف تألیف کتاب «آذربایجان و شاهنامه» کرده که بسیار مورد توجه و استقبال مخاطبان بویژه در آذربایجان قرار گرفته است. او به مناسبت روز ملی فردوسی در شهر خود حاضر شد و علاوه بر گفت‌وگویی که پیش روی شماست به‌صورت آنلاین پرسش‌های بینندگان اینستاگرامی جلسه را پاسخ داد.

■ **هویت ملی از چه عناصری تشکیل شده و هویت ملی ما ایرانیان با توجه به این عناصر چه نسبتی با شاهنامه فردوسی دارد؟**
هویت را می‌توان به دو مقوله هویت شخصی یا فردی و هویت ملی تقسیم‌بندی کرد. هویت شخصی یعنی اینکه یک فرد شناسه‌هایی دارد که او را نسبت به هر فرد دیگری در جامعه متمایز می‌کند؛ مثل نام، نام خانوادگی، تاریخ تولد، محل تولد و مؤلفه‌هایی از این دست؛ اما هویت ملی، مجموعه ویژگی‌ها، عناصر و معیارهایی است که فرد فرد یک ملت یا کشور را نسبت به مردمان سایر کشورها متمایز می‌کند.

یکی از این عناصر، جغرافیای واحد و مشترک است، همچنین تاریخ که خود این عنصر به دو بخش تاریخ ملی و تاریخ واقعی تقسیم می‌شود. پس از آن باید به عنصر دین و زیرشاخه‌هایش یعنی مذهب یا مذاهب اشاره کرد، همین‌طور مؤلفه زبان ملی، آداب و عادات و رسوم یک کشور یا یک ملت که ذیل فرهنگ تعریف می‌شود و در نهایت آثار فکری و ادبی هر جامعه. اینجا اگرچه نه تمامی ولی مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی هر جامعه‌ای هستند. حالا مسأله این است که شاهنامه فردوسی چه نسبتی با این عناصر هویت ملی ایرانیان دارد؟ به عبارت دیگر نسبت شاهنامه و میزان پیوند شاهنامه با این مؤلفه‌ها و عناصر چیست که ما آن را یکی از شاخصه‌های هویت ملی خود می‌دانیم؟

شادروان علامه قزوینی در سال ۱۳۰۴ در نامه‌ای که به مرحوم استاد سیدحسن تقی‌زاده نوشته‌اند، به موضوع مهمی اشاره کرده‌اند و آن اینکه «هر ایرانی در هر درجه و طبقه‌ای که باشد، مقداری از ملیت خود را مدیون فردوسی است.» کسانی که مرحوم علامه قزوینی را می‌شناسند، می‌دانند که آن شادروان در بحث شیوه تحقیق و کاربرد کلمات و جملات بسیار وسواس داشته‌اند. وقتی ایشان چنین سخنی می‌فرمایند، یعنی کلمات را با دقت و وسواس انتخاب کرده‌اند.

■ **می‌شود گفت ما بخشی از هویت ملی خود را مدیون فردوسی هستیم اما با چه درجه و نسبتی از پیوند، متفاوت است؟**

درست است. مسأله اول همان‌طور که عرض کردم داشتن جغرافیا و سرزمین مشترک است. شما اگر بر این مبنا شاهنامه فردوسی را بررسی نمایید، می‌بینید محور و مدار داستان‌های این اثر کشوری است به‌نام ایران. ایران با جغرافیایی مشخص که نام بسیاری از شهرها و نواحی آن هم در شاهنامه درج شده است، مثل آذربایجان، همدان، شیراز، اصفهان، خراسان، آمل، بندر سیراف، گرگان و... حتی از برخی روستاها نیز در این اثر نام برده می‌شود. بنابراین کسی که اعم از ایرانی و غیر ایرانی، شاهنامه را بخواند، متوجه می‌شود که محور و مرکز و مدار این کتاب، جغرافیایی است به‌نام ایران و قطعاً من ایرانی یکی از مؤلفه‌های هویتی خودم را که سرزمینی به‌نام ایران باشد، در این کتاب می‌بینم.

مسأله بعدی تاریخ است؛ شاهنامه در بخش پادشاهی پیشدادیان و کیانیان، به تاریخ ملی همه ایران پرداخته و در بخش اشکانیان و ساسانیان به تاریخ واقعی. تاریخ ملی یعنی شخصیت‌ها، روایت‌ها و داستان‌هایی که وقوع و وجود خارجی نداشته‌اند و اتفاق هم نیفتاده ولی نیاکان هرملتی می‌پنداشته‌اند و دوست می‌داشته‌اند که در گذشته آنها چنین

شخصیت‌ها و داستان‌هایی باشد؛ مثل رستم، فریدون یا اسفندیار. ما در عالم واقع، رستمی نداشته‌ایم اما هزاران سال نیاکان ایرانی، رستم را به‌عنوان یک شخصیت پذیرفته است. تاریخ واقعی هم آن چیزی است که اسناد و شواهد باستان شناسی و متون تاریخی آن را ثابت می‌کند. از این منظر شاهنامه یک دوره منظم و مدون از تاریخ ملی و واقعی ایرانیان است. ممکن است کسی بپرسد مگر این روایت‌ها در تاریخ طبری یا بلعیمی نیست، پس چرا شاهنامه را به‌عنوان معیار هویتی تعریف می‌کنید؟ پاسخ مشخص است، برای اینکه روایت شاهنامه، روایتی صرفاً ایرانی است درحالی که تاریخ طبری و بقیه متون آمیخته با عناصر سامی است. به علاوه اینکه شاهنامه از نخستین انسان – شاه که کیومرث باشد، شروع کرده تا برسد به پادشاهان ساسانی و همه این روایت‌ها را با جزئیات و مراتب، فقط در شاهنامه می‌توان دید.

نکته بسیار مهم دیگر مؤلفه دین است که در نسبت آن با شاهنامه بعضاً با افراط و تفریط برخورد می‌کنیم. شاهنامه به لحاظ محتوا و موضوع داستان‌ها، اثری است متعلق به ایران پیش از اسلام. پس بخشی از آنچه ما به‌عنوان دین ایرانیان در شاهنامه می‌بینیم، دین زرتشتی و البته یکتاپرستی است و بخشی هم شخصیت خود فردوسی به‌عنوان یک ایرانی ایران دوست تمام عیار که صددرصد مسلمان و شیعه است. هیچ تردیدی در این زمینه نیست. اینجا من تلفیق بسیار زیبایی از ایران پیش از اسلام، دین اسلام و تشیع را در شخصیت و عقیده خود فردوسی می‌بینم. بنابراین اسلام و تشیع و البته در برهه‌هایی تسنن همواره بخش مهمی از هویت ایرانی پس از اسلام بوده و خواننده هم این موضوع را هم در شاهنامه و هم در شخصیت خود فردوسی می‌بیند و حس می‌کند.

مسأله بعدی زبان است. لطفاً به این کلمات دقت فرمایید؛ شاهنامه یکی از مهم‌ترین آثار ادبی زبان فارسی است. بحث ما یک بحث علمی است و ما نباید در مباحث علمی دچار

احساسات و تعصب شویم. اساساً من با این گزاره مخالفم که بگوییم شاهنامه بزرگ‌ترین اثر ادب فارسی است. از نظر شخص بنده که ممکن است عده‌ای آن را بپسندند یا نپسندند، دیوان حافظ، آثار سعدی و مولانا و دیگر بزرگان هم در نوع ادبی و ژانر خود، ازجمله آثار مهم ادبی زبان فارسی هستند. به همین دلیل عرض کردم یکی از آثار مهم و نه مهم‌ترین.

طبق یک تحقیق آماری، حدود ۵۵۵ هزار و ۱۰۰ واژه آن غیر تکراری است. پس ما نتیجه می‌گیریم که شاهنامه گنجینه بسیار سرشاری از ترکیبات و لغاتی است که فردوسی آن را به زبان فارسی هدیه داده که برخی از این ترکیبات و تعابیر طبق تحقیقات، نخستین بار در شاهنامه به کار رفته و از آنجا وارد متون ادبی دیگر شده است. ببینید شاهنامه در تقویت و پرمایگی زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی ایرانیان تا چه اندازه مهم بوده است.

دوستی چند روز پیش فرمودند آیا شاهنامه مهم‌ترین نقش را در حفظ زبان فارسی داشته؟ بنده عرض کردم خیر، شاهنامه یکی از کتاب‌های حافظ زبان فارسی است که البته به لحاظ تقدم زمانی و گستردگی آن در ۵۰ هزار بیت خیلی مهم است، اما شما نمی‌توانید ارزش و اعتبار و اهمیت آثار دیگر را چه قبل و چه بعد از آن در حفظ و استمرار زبان فارسی

باید ببینیم

باید ببینیم آذربایجان پس از نظم شاهنامه فردوسی چه رویکردی نسبت به آن داشته؛ بنده در همین کتاب «آذربایجان و شاهنامه» صدها و شاید بیش از ۱۰۰۰ سند مختلف از حوزه‌های متفاوت در زمینه تأثیر شاهنامه در بین آذربایجانیان عرضه کرده‌ام. این تأثیر هم به زبان فارسی خود را نشان داده هم ترکی آذربایجانی که برای من بسیار بسیار عزیز است. جالب است بدانید شعرای آذربایجانی ۲۰ سال پس از پایان نظم این اثر بلافاصله به آن توجه کرده‌اند. قطران تبریزی حدود ۴۲۰ یا ۳۰ یعنی ۲۰ یا ۳۰ سال پس از پایان نظم شاهنامه به آن توجه کرده است

می‌برد فرانسه و از او می‌پرسند کجایی هستی؟ با سربلندی تمام می‌گوید ایرانی هستم و شاهنامه فردوسی را به‌عنوان یکی از عناصر هویت ملی خود معرفی می‌کند.

■ **پروفیسور یلدریم، شاهنامه پژوه و مترجم شاهنامه به ترکی استانبولی جایی گفته بود در ترکیه هر کجا که دعوت شدم تا درباره فردوسی و شاهنامه صحبت کنم، هرگز کسی از من نپرسید آیا این اثر نزد پرستانه نیست یا چرا آن را ترجمه کرده‌ای اما در ایران بارها این پرسش را از من پرسیدند. شما به آذربایجان اشاره کردید و جایگاه والای آذربادگان در شاهنامه و همین‌طور جایگاه والای شاهنامه در آذربایجان که حاصل این اقبال می‌شود کتاب شما. اما چنین پرسشی از کجانشی می‌شود؟**

بگذارید این‌طور بپرسیم که نسبت و پیوند آذربایجان با هویت ملی ایرانیان براساس عناصری که عرض کردم و به‌طور مشخص شاهنامه به‌عنوان یکی از این عناصر چیست؟ برای پاسخ این سؤال من باید ابتدا به این نکته بدیهی بپردازم که آذربایجان همیشه و در طول تاریخ، یعنی پیش و پس از اسلام بدون استثنا یکی از بخش‌های مهم و اصلی و اساسی ایران بوده است. این را هم کتبه‌های پیش از اسلام و بویژه دوره ساسانیان به ما می‌گوید و هم متون تاریخی. بنابراین اصل اولی که عرض کردم، یعنی جغرافیای واحد و مشترک، همواره در مورد آذربایجان صدق می‌کند. یعنی آذربایجان همیشه جزء واحد جغرافیایی به‌نام ایران بوده است. حالا اگر عناصر دیگر یعنی تاریخ، دین و آداب و رسوم را در نظر بگیریم، به تفاوت‌های مختصری که ویژگی هر منطقه است، در آذربایجان هم همان بوده که در سایر مناطق ایران. روزور به‌عنوان یک جشن ایرانی همواره در آذربایجان بوده، دین اسلام و تشیع و در مقاطعی تسنن در آذربایجان بوده. حالا بگذارید رابطه آذربایجان و شاهنامه را عرض کنم.

در سال‌های اخیر برخی از بزرگوارانی که در مطبوعات قلم می‌زنند و بسیار هم برای من قابل احترام هستند و برخی از آنها هم دوستان قدیمی بنده هستند، از تعبیر هویت‌طلب و هویت‌طلبی در آذربایجان حرف می‌زنند. باید عرض کنم مسأله شخصی و احساسی نیست و ما داریم یک بحث علمی می‌کنیم و از این منظر باید عرض کنم که بخشی از هویت ما آذربایجانیان در شاهنامه فردوسی است، بی‌هیچ تردیدی. تکرار می‌کنم عرض بنده یک صحبت علمی است و نه احساسی. ممکن است این گزاره من را برخی نپسندند، من برای آن عقیده شخصی احترام قائلم اما پسند و ناپسند و سلیقه شخصی، به هیچ وجه در مسلمات و واقعیات تأثیری نخواهد داشت. ما براساس اسناد صحبت می‌کنیم. چرا بنده می‌گویم بخشی از هویت آذربایجان؟



برای اینکه متن شاهنامه را اگر ملاحظه فرمایید آذربایجان دقیقاً با همین جغرافیای امروز به‌عنوان آذربادگان در شاهنامه آمده و به بخش‌هایی از آن هم مثل دریاچه چیچست یا دریاچه ارومیه، آذرگشسب یا اردبیل اشاره شده و البته بسیار هم با تقدیس و احترام. آذربایجان در شاهنامه پایتخت معنوی و دوم ایران است و جایگاه بسیار مقدسی دارد و همچنین از نظر داستانی هم بسیار مهم است.

فردوسی به صراحت از زبان رستم با صفت آذری از آذربایجانیان حرف زده. آذری یعنی اهل آذربایجان و این واژه هیچ گونه دلالت نژادی ندارد. از من می‌پرسند شما آذری هستی؟ می‌گویم اگر منظور آن این است که بنده آذربایجانی هستم بله ولی اگر می‌خواهید بگویید من نژاد دیگری دارم خیر. همه ما آذربایجانیان ایرانی هستیم، به حرال رستم فرخزاد وقتی اعراب به ایران حمله می‌کنند به برادرش می‌گوید خانواده و اموال را بردار و به آذربایجان بعد بیاییم ببینیم آذربایجان پس از نظم به جای بزرگان و آزادگان؟ من از دوستانی که به شاهنامه نقد دارند و من برای آنها بسیار احترام قائلم می‌خواهم فقط به همین بیت فکر کنند.

البته بحث طولانی است و من می‌گذرم. بعد بیاییم ببینیم آذربایجان پس از نظم شاهنامه چه رویکردی نسبت به آن داشته؛ بنده در همین کتاب «آذربایجان و شاهنامه» صدها و شاید بیش از ۱۰۰۰ اسند مختلف از حوزه‌های متفاوت در زمینه تأثیر شاهنامه در بین آذربایجانیان عرضه کرده‌ام. این تأثیر هم به زبان فارسی خود را نشان داده هم ترکی آذربایجانی که برای من بسیار عزیز است. جالب است بدانید شعرای آذربایجانی ۲۰ سال پس از پایان نظم این اثر بلافاصله به آن توجه کرده‌اند. قطران تبریزی حدود ۴۲۰ یا ۳۰ یعنی ۲۰ یا ۳۰ سال پس از پایان نظم شاهنامه به آن توجه کرده است. منتقدان بسیار محترم می‌گویند ممکن است برخی اسامی مثل بیژن و منیژه یا رستم و سهراب که قابل شمارش نیست. همه اینها نشان می‌دهد ادبا و شاعران این خطه کوچک‌ترین تضادی بین خود و شاهنامه نمی‌دیدند و شاهنامه را اثر دیگری و غیر نمی‌پنداشته‌اند. بگذارید یک نمونه به زبان ترکی آذربایجانی بیآورم از موزر شبستری شاعر بسیار محترم و مسلط که در اواخر قاجار و اوایل پهلوی اول می‌زیست. موزج به صراحت می‌گوید «اگر اولمی‌بایدی جهاندا قلم/ دیلمنزده دنیاده نام عجم/ علمدار فردوسی محترم/ قلمدور قلم، بارک‌الله قلم» می‌گوید اگر در جهان قلمی نبود، هرگز نام ایران به میان نمی‌آمد، علمدار این کار فردوسی است، آفرین و بارک‌الله بر این قلم.

موزج شبستری یکی از بزرگ‌ترین شاعران ترکی آذربایجانی به صراحت می‌گوید که مایه افتخار و شهرت ایرانی در جهان، فردوسی محترم است. آیا این تضاد است یا احترام؟ از این گفته‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت. هرگز نام ایران به میان نمی‌آید، علمدار این کار فردوسی است، آفرین و بارک‌الله بر این قلم.

موزج شبستری یکی از بزرگ‌ترین شاعران ترکی آذربایجانی به صراحت می‌گوید که مایه افتخار و شهرت ایرانی در جهان، فردوسی محترم است. آیا این تضاد است یا احترام؟ از این گفته‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت. هرگز نام ایران به میان نمی‌آید، علمدار این کار فردوسی است، آفرین و بارک‌الله بر این قلم.